

آینه

وین امروز

اصلاح طلبان نخوانند!

● **سیدعلی هدایتی:**تعاریفی که اصلاح طلبان به بهانه دفاع از بن‌سلمان از اصلاحات و مبانی آن ارائه کردند، جزء بدیهی‌ترین مبانی و اصول انسانی است. حق به‌رسمیت شناخته‌شدن زنان در عربستان، اگر هم یک اقدام مناسب و متفاوت نسبت به حاکمان قبلی این پادشاهی تلقی شود، اما اینکه این کشور به عنوان نماد اصلاح‌طلبی در منطقه و مدل حکومتی عربستان به‌عنوان مطلوب‌ترین مدل حکمرانی در دنیا جا انداخته شود؛ از آن اقدامات سبکی است که اصلاح‌طلبان مرتکب شدند و حالا مانده‌اند با خروارها سؤال و شائبه‌ای که با حمایت‌های شلخته و بی‌قاعده از بن‌سلمان، در ذهن طرفداران‌شان نسبت به استانداردهای اصلاح‌طلبی به‌وجود آورده‌اند. اگر اصلاحات آن چیزی است که اصلاح‌طلبان درباره اقدامات بن‌سلمان گفته‌اند؛ خب! بخش عمده‌ای از اینها از همان ابتدای شروع نظام اسلامی در ایران به‌رسمیت شناخته شده و سال‌هاست زنان در ایران به عنوان نیمی از جامعه ایرانی دارای اصلی‌ترین و محوری‌ترین حقوق هستند. با این تعاریف و تفاسیر، اساسا دیگر کارکرد و کاربرد اصلاح‌طلبان در جمهوری اسلامی چیست؟ چگونه محمد بن‌سلمان بن‌عبدالعزیز بن‌عبدالرحمن بن‌فیصل بن‌ترکی بن‌عبدالله بن‌محمد بن‌سعود را که هم خودش و هم جایگاهش طعنه به دنیای مدرن است، به عنوان پرچمدار اصلاحات جازدن و نظام سعودی را مطلوب‌ترین شیوه حکمرانی در دنیا دانستن، از آن سؤالاتی است که اصلاح‌طلبان باید تا مدت‌ها درباره آن به جامعه ایرانی جواب دهند.

سورن

«**جریان سوم**» **میاندار جامعه و دولت می‌شود**

● **تقی آزادارمکی:**اگر بازی با غرب بسامان برسد انتخابات مجلس انتخابات محله‌گرایی رادیکال خواهد بود و از درون آن افراد محله‌ای درخواهند آمد که مناقشات و منازعات محله‌ای را به سطح ملی خواهد آورد که در آن زمان مدیریت کشور بسیار سخت خواهد بود. اگر نمایندگان‌تا دیروز نماینده راست و چپ بودند و گفتمان چپ و راست را نمایندگی می‌کردند و از مردم رأی می‌گرفتند؛ اکنون باید منافع محله‌ای، قومی، نژادی و گروهی را دنبال کنند. این مسئله منجر به مجلسی متکثر و متفاوت خواهد شد. رئیس مجلس دیگر علی‌الکرانجی نخواهد بود. آجاست که باید به قانون اساسی بازگردیم. در مورد انتخابات ۱۴۰۰ نیز برنده وضعیت فعلی اصولگرایان هستند، اما معلوم نیست که چه نتیجه‌ای در فرایند عملی ما با غرب و درون کشور در ساحت اقتصاد و اجتماع بیفتد. اما انتخابات بسیار سختی خواهیم داشت به معنای جلب نظر مردم چون شعارها خیلی باید جنبه واقعیت‌های اجتماعی داشته باشد تا فضاهای ایدئولوژیک، به‌نظرم این فرایند بیش از اینکه فضاهای ایدئولوژیک را بالا بیاورد جامعه را بالا خواهد برد. این دوره؛ دوره عبور از بیانات ایدئولوژیک است. از پس این واقع‌گرایی یا دموکراسی پدید خواهد آمد یا دموکراسی که باید در آن شعارهای توسعه‌ای داده شود. آن زمان رئیس‌جمهوری متفاوت از رئیس دولت اصلاحات، احمدی‌نژاد و روحانی خواهیم داشت. رئیس‌جمهوری که بتواند نظام اجتماعی را سامان دهد، کسانی که جنس بازی جامعه را می‌نشانند مثل روحانی با تحکم سخن می‌گویند و نه مثل احمدی‌نژاد موج درست می‌کنند.

ایران

اتمام حجت برای شفافیت

● **رحمت‌الله حافظی، عضو سابق شورای شهر تهران:** در یک سیستم شفاف باید دسترسی مردم به تمام نمایندگان خود و مسئولان که کشور را اداره می‌کنند، آسان باشد. از سوی دیگر سازمان صداوسیما باید منعکس‌کننده نظرات مردم باشد و مطالبات مردم را مطرح کند و منتقلا هم دستگاه‌های اجرائی و تقنینی پاسخ‌گو باشند. یعنی هر یک از افراد جامعه بتوانند به‌راحتی دغدغه خود را در رسانه مطرح کرده و رسانه ملی هم آن منعکس کند. اگر موضوع مطرح‌شده صحت داشته باشد، یک مطالبه عمومی صورت می‌گیرد و دستگاه‌ها باید پاسخ‌گو باشند اگر صحت نداشته باشد باید مجازات انتشار اخبار کذب به‌قدری سنگین باشد که فرد به خودش اجازه ندهد اتهامی را که غیرواقعی است به زبان بیاورد... کشور برای طراحی یک سیستم شفاف‌سازی جامع، باید به سمت دولت هوشمند حرکت کند. اگر سازوکار، که در قالب دولت هوشمند در دستور کار دولت دوازدهم قرار گرفته است، دقیق، جامع و فراگیر باشد می‌تواند تا سطح زیادی از عملکرد بخش‌های عمومی و خصوصی را روشن کند. در این چارچوب طراحی زیرساخت‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری ضروری به نظر می‌رسد. سامانه‌ای که مشخصات همه مردم ایران در آن تعریف شده باشد و هر فردی دارای یک کد و کارت الکترونیک باشد. به این ترتیب تمام عملیات مالی خدماتی که هر یک از افراد می‌گیرند یا ارائه می‌دهند، در این سامانه ثبت شده و مالیات بر پایه این عملکرد محاسبه شود. در چنین سامانه‌ای اسکناس از چرخه پولی کشور خارج می‌شود و همه اقشار متناسب با سطح در آمد خود مالیات می‌دهند. اگر دولت در لایحه‌ای که درباره این موضوع به مجلس ارائه کرده، چنین زیرساختی را محاسبه کرده باشد، امید می‌رود به نقطه مقصود در بحث شفافیت برسد.

politics@sharghdaily.ir

سیاست

نسبت «جرم‌انگاری توهین» با «تحدید آزادی بیان»:

اندر فواید جرم‌زدایی از توهین

حسین جلالی

چنین قوانینی نمی‌توانند به باری مدافعان آزادی بیان بیایند و «در هنوز بر همان پاشنه می‌چرخد». فارغ از این وجوه حقوقی منحصر به کشور ما، جرم‌انگاری «توهین و افترا» و خطر محدودشدن آزادی بیان، بحثی جهانی است. بسیاری از فلاسفه و حقوق‌دان‌ها درباره این موضوع صحبت کرده‌اند و نکته جالب‌تر اینکه در بین جامعه حقوقی ایران بر سر این مبحث اتفاق نظر مشاهده نمی‌شود. به همین دلیل به سراغ دو حقوق‌دان موافق و مخالف جرم‌زدایی با جرم‌انگاری از توهین رفتیم و استدلال هر یک از آنها را در مقابل دیگری قرار دادیم تا بستری برای طرح یک مبحث حقوقی شویم. کوروش احمدی، کارشناس روابط بین‌الملل در یادداشتی درباره تجربه آمریکا در زمینه جرم‌زدایی از توهین و افترا نوشته که به خوانندگان ایرانی فضای دیگری را نشان می‌دهد. بهمن کشاورز، حقوق‌دان و وکیل دادگستری، بر این گمان است که توهین باید جرم‌انگاری شود. او با

معارض با آزادی بیان

که از نظام حقوقی نوشته تبعیت می‌کنند، اگر بزردهیده مقامات حکومت باشند، متهمان به‌عنوان مجرم سیاسی و با حضور هیئت‌منصفه محاکمه می‌شوند.
باین حال در ایران و تا قبل از سال ۱۳۹۵ که جرم سیاسی تعریف شد، این جرائم بدون حضور هیئت‌منصفه محاکمه و بهرمبانی

تشخیص قاضی حکم صادر می‌شد اما در قانون جرم سیاسی توهین و افترا به مقامات مصرح جرم سیاسی محسوب شده و وفق ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری باید به‌صورت علنی و با حضور هیئت‌منصفه محاکمه انجام شود.
منتها در نظام حقوقی ایران و با لحاظ ماده ۵ قانون جرم سیاسی، تشخیص ابتدایی این موضوع که آیا جرم، سیاسی است یا خیر، با قاضی بوده و در ثانی نظریه هیئت‌منصفه طریقت دارد و قاضی مکلف به تبعیت از آن نیست.
این درحالی است که قاضی به‌عنوان یک انسان ممکن است تربیت‌یافته فرهنگ یا تحت‌تاثیر برداشت‌های خاص باشد و این هیئت‌منصفه‌ای متشکل از افراد با عقاید و دیدگاه‌های هم رخ داده است.
منتها در برخی موارد این دو بزه با هم ملازمه ندارد؛ برای مثال کسی که به ناحق دیگری به ارتکاب جرمی کند.
افترا و توهین گاهی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند؛ به‌طور مثال اگر فرد در‌سستکاری را دزد یا کلاهبردار خطاب کند، ضمن آنکه افراد متعارف جامعه این خطاب را توهین تلقی می‌کنند.
جرم افترا هم رخ داده است.
منتها در برخی موارد این دو بزه با هم ملازمه ندارد؛ برای مثال کسی که به ناحق دیگری را متهم به صدور چک باطل‌کل کند، مرتکب افترا شده است ولی این اتهام توهین تلقی نمی‌شود و بالعکس اگر کسی به دیگری لقب بی‌ادب» بدهد، ممکن است این واژه در مورد او توهین تلقی شود ولی جرم افترا محسوب نمی‌شود.
برای تشخیص مصداق جرم افترا مشکل زیادی وجود ندارد؛ چون به‌لحاظ اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها تمامی اعمال مجرمانه در قانون احصا شده‌اند و هرکس به‌طریق غیرقانونی یا برخلاف واقع دیگری را ذیل عنوان یکی از جرائم متهم کند، مقتری محسوب می‌شود.
منتها در مورد بزه توهین باید نگردد به اینکه قانون‌گذار در مواد ۶۰۸ و ۶۰۹ قانون مجازات اسلامی حدود شمول توهین را مشخص نکرده و ملاک تعیین مصادیق این جرم را عرف گذاشته، موضوع قدری فرق می‌کند؛ زیرا توهین بسته به نگاه جامعه به شخصیت بزه‌دیده می‌تواند گستره وسیعی از واژگان و رفتارهایی را که حتی در معنای واقعی موهن نباشند، در بر بگیرند.
توسعه رفتار موهن در زمان ما به حدی است که به‌کاربردن برخی عناوین شغلی، نواقص جسمی، نخله‌ها و مکاتب فلسفی یا سیاسی و حتی برخی شبهه‌های نقاشی توهین محسوب شود.
برای نمونه خطاب قراردادن فردی با واژگانی مانند حمال، دُخْیَم، جلاد... و با وجود آنکه نام قدیمی برخی از شخصیات است، ممکن است توهین تلقی شود یا در دهه ۶۰ اگر کسی را تحت عنوان لیبرال خطاب فرم می‌دادند، ممکن بود توهین به او محسوب شود.
همچنین است ترسیم کاریکاتور از برخی مقامات که حتی با وجود بارزشن فضای سیاسی بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ ممکن است توهین محسوب و حتی موضوع حکم دادگاه‌ها قرار گیرد.
آزادی بیان یکی از ارکان دموکراسی و از ارزش‌های است که در سده اخیر جامعه جهانی به آن اقبال و توجه ویژه داشته و کشور ما هم از این توجه جهان‌شمول مستثنا نبوده؛ به‌گونه‌ای که پس از پیروزی انقلاب همواره یکی از آمال انقلابیون به‌رسمیت‌شناختن حق آزادی بیان بوده که در اصول ۲۴، ۲۳، ۲۲ و قانون اساسی تبلور یافته است.

باین‌حال به لحاظ جرم‌انگاری توهین و افترا و به‌ویژه نظر به موسع‌بودن دامنه رفتار موهن در مواقعی که به اصطلاح بزه‌دیده مقامات حکومت هستند، آزادی بیان به دلیل نبود یک مرزبندی دقیق با چالش جدی مواجه است؛ چالشی که حتی از دید متفکران و واضعان مدل‌های دموکراسی دور نمانده است.
برسای مثال مونتسکیو در روح‌القوانین توهین تلقی‌کردن خطابه‌های بی‌محبا را برنمی‌تابد و می‌گوید: «اگر [نطق‌ها و سخنان بی‌محبا را] موضوع جرم توهین قرار بدهند و آن جرم را با این دلیل که فلان کس فلان حرف را زده، تعقیب کنند، خیلی ظالمانه خواهد بود».
در برخی از کشورها پارک‌ها یا مکان‌هایی را برای اعتراض تعریف کرده‌اند که در آن مکان‌ها محدودیتی برای بیان عقاید حتی اگر تا حدودی موهنانه باشد، وجود ندارد؛ همچنین افرادی که مقاسد اقتصادی یا برخی جرائم مثل کودک‌آزاری را به مراجع قانونی گزارش می‌کنند حتی اگر گزارش مغرضانه باشد، به عنوان افترا مورد تعقیب کیفری قرار نمی‌گیرند.
ضمن آنکه دسته یا نخله یا حزب باید مورد تعقیب قرار گرفته و مجازات شود در غیر این صورت دیدگاه‌هایی نظیر لزوم جرم‌زدایی از توهین مطرح خواهد شد زیرا به‌نظر خواهد رسید که عده‌ای هرچه بگویند مصون از تعرض هستند و گروه دیگری صرفا باید سعی کنند که به اصطلاح «فحش‌خورشان ملس باشد».
ضمنا تا آنجایی که با بررسی اجمالی رفاقت در اتحادیه اروپا و سایر کشورها توهین قابل تعقیب کیفری است اما در آمریکا و کانادا ظاهرا در این مورد ملامت‌هایی وجود دارد.
با توجه به تعریف جرم سیاسی خطر اینکه توهین با انتقاد سازنده خلط شود، کمتر محتمل به‌نظر می‌رسد.
والله اعلم.

دفاع از جرم‌انگاری توهین

۱. توهین اعم از لفظی یا فعلی یا کتبی عبارت است از به‌کاربردن کلمات و عباراتی که در عرف موجب وهن و خواری مخاطب شود یا حرکاتی که چنان باشد که شخص طرف توهین و کسانی که این حرکات را می‌بینند، همین احساس را پیدا کنند.
یعنی به این نتیجه برسدند که توهین‌کننده قصد خوارکردن و تصفیت شخصیت طرف را دارد.
بنابراین معیار سنجش توهین عرف است و احراز عرف با دادگاه و مقام قضائی.

۲. توهین معمولا وقتی قابل تعقیب است که ارتجالی باشد یعنی اگر کسی به کسی بگوید «فلان‌فلان‌شده» و طرف مقابل بگوید «فلان‌فلان‌شده خودت هستی» نفر دوم قابل تعقیب نیست ولی نفر اول که در توهین مرتجل بوده، قابل تعقیب است.
در نظام قضائی ما برای تعقیب فرد توهین‌کننده، وقتی طرف توهین شخص عادی باشد شکایت شاکی لازم است و با گذشتن وقت تعقیب متوقف خواهد شد.
اما اگر طرف توهین مقامات رسمی باشد که در قانون شماره شده، تعقیب فرد توهین‌کننده اعلام شکایت نیست و با گذشت این افراد نیز تعقیب موقوف نخواهد شد، زیرا در اینجا حق شخصی مطرح نیست.

۳. در مورد اینکه عدم جرم‌انگاری توهین ممکن است به توسعه آزادی بیان منتهی شود و جرم‌انگاری آن به نوعی مخل آزادی بیان است، نظر این است که با توجه به ویژگی‌های خلقی ما که معمولا خود را در بیان هرچیزی مختار و آزاد می‌پنداریم و توجهی به اینکه آنچه می‌گوییم چه آثار و تبعاتی دارد، نداریم و به‌طور معمول در نسبت‌دادن انواع اعمال و صفات به یکدیگر بی‌آگاهی هستیم، گمان نمی‌رود سلب وصف کیفری از توهین را بتوان مثبت ارزیابی کرد.
به طریق اولا افترا و اشاعه اکاذیب نیز بهتر است کماکان جرم تلقی شود.
۴. شهودی که هنوز زنده‌اند، از جمله خود بنده به‌یاد دارند که در دوره اول و دوم مجلس شورای اسلامی و شاید دوره سوم، بیان کلماتی که توهین‌آمیز بود و حتی جنبه افترا داشت، بسیار متداول بود. به‌نحوی که در صحن مجلس نسبت‌هایی به یکدیگر می‌دادند که حتی مستلزم مجازات محارب می‌توانست محسوب شود.
اما پس از شکایت یکی از نمایندگان علیه دو فردی که بی‌محبا اقدام به توهین و حتاک می‌کردند و دخالت دادسرا، این حرکات به شدت کاهش یافت. البته تعقیب در دادسرا هم با پژوهش‌خواهی متهمان و تعهد این افراد به عدم تکرار جرم منتفی شد.
در حال حاضر ضوابط قانونی اجازه یکگیری توهین و حتک حرمت را به‌طور کلی به همه افراد می‌دهد و درخصوص نمایندگان مجلس نیز قانون نظارت بر اعمال و رفتار ایشان وسیله‌ای است برای جلوگیری از این قبیل حرکات در مجلس و چه‌بسا در مواردی نهایتا موضوع به قوه قضائیه نیز ارجاع شود.
۵. نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که در توهین در صورت احراز عرفی موهن‌بودن عمل از جانب مقام قضائی، سوءنیت مفروض خواهد بود، یعنی در این حالت عنصر معنوی جرم محقق است.
نکته دیگر اینکه، آنچه بسیار مهم است برخورد یکسان با کلیه موارد توهین و توهین‌کنندگان است. یعنی صرف‌نظر از اینکه متهم از کدام دسته یا نخله یا حزب باید مورد تعقیب قرار گرفته و مجازات شود در غیر این صورت دیدگاه‌هایی نظیر لزوم جرم‌زدایی از توهین مطرح خواهد شد زیرا به‌نظر خواهد رسید که عده‌ای هرچه بگویند مصون از تعرض هستند و گروه دیگری صرفا باید سعی کنند که به اصطلاح «فحش‌خورشان ملس باشد».

ضمنا تا آنجایی که با بررسی اجمالی رفاقت در اتحادیه اروپا و سایر کشورها توهین قابل تعقیب کیفری است اما در آمریکا و کانادا ظاهرا در این مورد ملامت‌هایی وجود دارد.
با توجه به تعریف جرم سیاسی خطر اینکه توهین با انتقاد سازنده خلط شود، کمتر محتمل به‌نظر می‌رسد.
والله اعلم.

نگاهی به خلیقات سیاسی ایرانیان، این‌طور استدلال می‌کند که «با توجه به ویژگی‌های خلقی ما که معمولا خود را در بیان هرچیزی مختار و آزاد می‌پنداریم و توجهی به اینکه آنچه می‌گوییم چه آثار و تبعاتی دارد، نداریم و به‌طور معمول در نسبت‌دادن انواع اعمال و صفات به یکدیگر بی‌باک هستیم»، بهتر است توهین، جرم‌انگاری نشود.
کشاورز برای این موضوع خاطره‌ای نیز از اوایل انقلاب تعریف می‌کند تا شاهی باشد بر گواوش.
در مقابل ابوذر نصراللهی، وکیل دادگستری و یکی از وکلای شکایت‌کننده از بازرس فیلترکرده تلگرام، در نقطه مقابل قرار می‌گیرد. او برخلاف کشاورز جرم‌انگاری توهین را در معارضه با آزادی بیان توصیف می‌کند و البته بر این امر تأکید می‌کند که عموما مقامات سیاسی باید ظرفیت خود را بالا ببرند و با سخت‌گیری مانع از به‌وجودآمدن فضای نقد نشوند.
او در مجموع مزایای جرم‌زدایی از توهین را بیشتر از معایب آن می‌داند.

درسی که می‌توان از آمریکا آموخت

دادن نسبتی به مقامات، جرم باشد، دلیلی نداشت که علیه جورج ششم پادشاه انگلیس انقلاب کنیم.
در سایه مبانی فوق‌العاده نیرومندی که متمم نخست قانون اساسی آمریکا برای حفاظت از آزادی بیان ایجاد کرد، قوانینی ایالتی برای مبارزه با افترا (libel laws) شکل گرفتند که ضمن اینکه بسیار با هم متفاوت‌اند، هیچ‌یک متمایل به حمایت از شاکی نیستند.
دعای مطروحه در این چارچوب، دعای حقوقی و نه کیفری محسوب می‌شوند و در برابر یک هیئت‌منصفه مرکب از افسران مختلف جامعه طرح می‌شوند؛ هیئت‌منصفه‌ای که می‌تواند در صورت وارددانستن اتهام، متهم را حداکثر به جزای نقدی محکوم کند.
همین قوانین افترا نیز از سنت «حقوق عرفی» انگلیسی (common law) به جای مانده‌اند.
نظری که یک دادگاه در ۱۹۶۴ در قضیه «سولیوان- نیویورک‌تایمز» ارائه کرد، موجب تحولی اساسی در طبیعت قوانین افترا شد.
مطلق این نظر، مقامات حکومتی فقط در صورتی می‌توانند در یک دعوی محکوم شوند که بتوانند ثابت کنند که مقتری (افترازننده) «قصده سوء» (actual malice) داشته، یعنی با علم و اطلاع درباره نادرست‌بودن مطلب منتشرشده داشته یا در بررسی صحت و سقم مطلب سهل‌انگار بوده است.
از آنجا که کلا اثبات سوءنیت بسیار دشوار یا غیرممکن است، بنابراین محکوم‌کردن متهم به توهین یا افترا نیز به همان نسبت بسیار دشوار یا غیرممکن خواهد بود.
دراین‌باره اشاره به قضیه «مجله هاستلر- جری فالول» موضوع دروشتن‌تر می‌کند.
فالول که یک کشیش باتبیت و یک کششگر بسیار محافظه‌کار است، دعوا علیه مجله هاستلر را باخت چرا که دیوان عالی آمریکا نهایتا نظر داد که اتهام مجله هاستلر درمورد فالول، به‌قدری مضحک بوده که کسی آن را باور نکرده و لذا پرداخت خسارت مالی از سوی مجله موضوعیت ندارد.
اگر چه قوانین مربوطه در اروپا تا این حد متمایل به حمایت از متهم در دعای مربوط به توهین و افترا نیستند، حاکم اروپایی، به‌ویژه دادگاه حقوق بشر اروپا بیش‌ازپیش متمایل به رد این قبیل دعای ارسوی چهره‌های مشهور بوده‌اند.

با توجه به چنین مبانی حقوقی محکمی، عملا پیگرد اشخاص به‌خاطر توهین به مقامات فدرال و ایالتی در آمریکا چندان محلی از اعراب ندارد.
یعنی رسانه‌ها با دست باز هرگونه توهین و افترابی را به‌راحتی متوجه رئیس‌جمهور و دیگر مقامات می‌کنند و تقریبا به‌طور کامل از تعقیب قضائی مصون هستند.
با این حال، افترا یعنی نسبت مجرمانه دروغ‌دادن به مقامات ارسوی رسانه‌های اسم و رسم‌دار در آمریکا بسیار نادر است چراکه هم با اخلاق عرفی مغایر سیاست می‌شود و هم اعتبار و حیثیت مقتری را در ذهن مردم به‌شدت خدشه‌دار می‌کند.
تکرار توهین و افترا از سوی یک رسانه آن را به رده رسانه‌های زرد تنزل می‌دهد و با کاهش شمار خوانندگان آن می‌تواند موجب خسارت اقتصادی هنگفت نیز شود.
معمولا حساب رسانه‌هایی که از ابتدا خود را به عنوان رسانه‌های عامه‌پسند یا زرد تعریف کرده‌اند، جاست.
این رسانه‌ها به شکلی نازل و سبک هر توهین و افترابی را آزادانه متوجه مقامات می‌کنند و خوانندگان خاص خود را نیز دارند.

وجه دیگری از موضوع مورد بحث به برنامه‌های طنز تلویزیون‌های آمریکا، به‌ویژه برنامه‌های «آخر شب» late night shows برمی‌گردد.
در این برنامه‌ها که ازسوی بهترین طنزپردازان آمریکا نوشته و اجرا می‌شود، مطلقا هیچ محدودیتی برای هر آنچه می‌تواند توهین به رئیس‌جمهور و دیگر مقامات تلقی شود، وجود ندارد.
این برنامه‌ها به دهه‌ها میلیون بیننده دارند، معمولا حاوی مضامین و تعبیرات بسیار توهین‌آمیزی علیه رئیس‌جمهور و دیگر مقامات فدرال و ایالتی است.
توهین و افترا اگرچه از نظر اخلاقی بسیار مذموم و ناپسند است، اما از آنجا که تعریف دقیق آن و تعیین دقیق مرز آن با انتقاد تقریبا غیرممکن است و معمولا احراز و اثبات قصد مجرمانه در ارتباط با آن به شکلی محکمه‌پسند نیز ممکن نیست، عملا و در تحلیل نهایی چاره‌ای جز سپردن این قبیل موضوعات به دادگاه افکار عمومی وجود ندارد.

کسانی که بی‌هیچ دلیل و مستندی توهین می‌کنند، بی‌شک نزد افکار عمومی بی‌اعتبار می‌شوند و این بزرگ‌ترین مجازات برای چنین کسانی است.
دادن نسبتی به مقامات، جرم باشد، دلیلی نداشت که علیه جورج ششم پادشاه انگلیس انقلاب کنیم.
در سایه مبانی فوق‌العاده نیرومندی که متمم نخست قانون اساسی آمریکا برای حفاظت از آزادی بیان ایجاد کرد، قوانینی ایالتی برای مبارزه با افترا (libel laws) شکل گرفتند که ضمن اینکه بسیار با هم متفاوت‌اند، هیچ‌یک متمایل به حمایت از شاکی نیستند.
دعای مطروحه در این چارچوب، دعای حقوقی و نه کیفری محسوب می‌شوند و در برابر یک هیئت‌منصفه مرکب از افسران مختلف جامعه طرح می‌شوند؛ هیئت‌منصفه‌ای که می‌تواند در صورت وارددانستن اتهام، متهم را حداکثر به جزای نقدی محکوم کند.
همین قوانین افترا نیز از سنت «حقوق عرفی» انگلیسی (common law) به جای مانده‌اند.
نظری که یک دادگاه در ۱۹۶۴ در قضیه «سولیوان- نیویورک‌تایمز» ارائه کرد، موجب تحولی اساسی در طبیعت قوانین افترا شد.
مطلق این نظر، مقامات حکومتی فقط در صورتی می‌توانند در یک دعوی محکوم شوند که بتوانند ثابت کنند که مقتری (افترازننده) «قصده سوء» (actual malice) داشته، یعنی با علم و اطلاع درباره نادرست‌بودن مطلب منتشرشده داشته یا در بررسی صحت و سقم مطلب سهل‌انگار بوده است.
از آنجا که کلا اثبات سوءنیت بسیار دشوار یا غیرممکن است، بنابراین محکوم‌کردن متهم به توهین یا افترا نیز به همان نسبت بسیار دشوار یا غیرممکن خواهد بود.
دراین‌باره اشاره به قضیه «مجله هاستلر- جری فالول» موضوع دروشتن‌تر می‌کند.
فالول که یک کشیش باتبیت و یک کششگر بسیار محافظه‌کار است، دعوا علیه مجله هاستلر را باخت چرا که دیوان عالی آمریکا نهایتا نظر داد که اتهام مجله هاستلر درمورد فالول، به‌قدری مضحک بوده که کسی آن را باور نکرده و لذا پرداخت خسارت مالی از سوی مجله موضوعیت ندارد.
اگر چه قوانین مربوطه در اروپا تا این حد متمایل به حمایت از متهم در دعای مربوط به توهین و افترا نیستند، حاکم اروپایی، به‌ویژه دادگاه حقوق بشر اروپا بیش‌ازپیش متمایل به رد این قبیل دعای ارسوی چهره‌های مشهور بوده‌اند.

ادامه از صفحه اول

شهرداران مشمول منع به‌کارگیری بازنشستگان نمی‌شوند

پرسشی که مطرح است، این است که به فرض هم که در قانون عادی چنین اختیاری به دیوان داده شده باشد، طبیعی است که چنین اعلام نظری متعارض با نص صریح اصل ۵۵ قانون اساسی است و صدا البته با قانون عادی هم نمی‌توان قانون اساسی را نقض کرد و بلکه نباید قانون مصوب مجلس حسب اصول دیگر قانون اساسی مغایر قانون اساسی باشد و اگر چنین باشد، طبیعی است که شورای نگهبان قانون اساسی باید از قانون اساسی نگهانی کند و ریاست‌جمهوری هم به‌عنوان مسئول اجرای قانون اساسی تذکر قانون اساسی بدهد؛ بنابراین به نظر راقم این سطور به دلایل ذیل شهرداران مشمول منع به‌کارگیری طبق قانون خدمات کشوری و اصلاحیه جدید مجلس نمی‌شوند.

۱- شهرداران منتخب نمایندگان منتخب مردم در شورا هستند و تنها در تبصره ۲ اصلاحی مورخ ۱۳۸۳/۱/۲۷ به یک شرط تصریح شده که شهردار نمی‌تواند هم‌زمان عضو هیچ یک از شوراهای اسلامی شهر و روستای کشور باشد.
مهم‌تر اینکه هیچ شرط دیگر در قانون شورا برای شهرداران ازجمله بازنشسته‌نیون و... ذکر نرای است.

۲- در تبصره ۳ اصلاحی مورخ ۱۳۸۲/۸/۴ شوراهای شهر براساس ضوابط و شرایط مندرج در آیین‌نامه شرایط احراز صلاحیت شهرداران مصوبه هیئت وزیران در مورخه ۱۳۷۷/۶/۱۱، شوراهای شهردار مدنظر خود را انتخاب می‌کنند و وزیر کشور و استاندار موظف‌اند حکم شهردار معرفی‌شده را تا مدت ۱۰ روز صادر کنند.

۳- به فرض که بپذیریم در اصلاحیه اخیر مجلس شورای اسلامی نهادهای عمومی مثل نهاد شهرداری هم مشمول به‌کارنگرفتن بازنشستگان شده باشند؛ باز هم شهرداران منتخب شوراهای که از قانون شوراهای به‌عنوان قانون خاص در ساحتی انتخابی تبعیت می‌کنند، شامل نمی‌شود.

۴- به فرض که بپذیریم اصلاحیه با ماده ۵ قانون خدمات کشوری دلالت روشن بر منع به‌کارگیری بازنشستگان در شهرداری‌ها به‌عنوان نهاد عمومی داشته باشد، این مهم شامل شهرداران که برای یک دوره چهارساله از سوی شوراهای انتخاب می‌شوند و براساس مفاد ماده ۷۱ قانون شوراهای و تبصره‌های ذیل آن و آیین‌نامه شرایط احراز صلاحیت شهرداران مصوب هیئت وزیران انتخاب می‌شوند، نمی‌شود.

۵- شهرداران به دلیل انتخاب‌شان برای یک دوره چهارساله از سوی شورا و مستخدم تلقی‌نشدن در نهاد شهرداری و تبعیت انتخاب‌شان از قانون خاص شوراهای و آیین‌نامه احراز صلاحیت شهرداران مصوب هیئت وزیران و ذکرنشده شروطی مانند بازنشسته‌نیون و شروط دیگر طبیعی است که خروج‌شان هم اعم از استعفا، برکناری به وسیله شور، تعلیق طبق مقررات قانونی یا فقدان هریک از شرایط احراز سمت شهردار به تشخیص شورا تابع تبصره ۴ ماده ۷۱ قانون شوراهای است و نه با اعلام نظر دیوان محاسبات یا رئیس بازرسی کل کشور یا ریاست مجلس شورای اسلامی و دیگران.

۶- دستگاه قضائی مطابق بند ۳ مفاد اصل ۱۵۶ قانون اساسی و اصل ۱۲۴ براساس حق نظارت نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری مسئولیت دارد و مجلس شورای اسلامی هم از جایگاه نظارت بر مصوبات خود نظارت بر همه ارکان نظام ازجمله شوراهای دارد.

روحی در کالبد برجام؟

۵. کانال ویژه از هر سامانه ارتباطات مالی از جمله جامعه ارتباطات بین‌بانکی جهانی (موسوم به سوویفت SWIFT) متعلق باشد تا چنانچه این سامانه‌ها به هر دلیل و بهانه‌ای از خدمات‌رسانی به ایران استنکاف ورزیدند، خللی در انجام وظایف کانال پیش نیابد.
۶. هزینه مبادلات از حد متعارف بیشتر نباشد.
۷. استانداردهای مرتبط با کلیه موارد موضوع مأموریت ذاتی کانال ویژه، مخصوصا استانداردهای ناظر بر شرکت‌های واسط و با دقت هر چه تمام رعایت شوند.
۸. به هر گونه قلم (item) که در سامانه آن صورت می‌گیرد، با رویکرد و نگاه فرایندی برخورد و نگرینسته شود؛ این بدان معناست که سامانه مزبور، صفر تا صد هر دادوستدی در شامل می‌شود و همه مراحل مربوط به بازاربابی، مشتری‌یابی، انتقال کالا و خدمات به‌نحوی‌که دیگر در هر معامله‌ای به‌دکار و بستانکاری باقی نماند و تسویه نهایی به عمل آید.